ایران شناسی تاج نامه/ قنبر علی رودگر

امین، سید حسن

تاج‏نامه،عنوانی که خاورشناسان به برخی از آثار ترجمه‏شده‏ی دوره‏ی ساسانی به عربی،با موضوع مملکتداری یا سخنان و شرح حال شاهان داده‏اند،در متون باقی‏مانده از زبان‏های‏ ایرانی پیش از اسلام،واژه‏ی تاج به چشم نمی‏خورد.در دوره‏ی‏ اسلامی در کتاب‏های عربی از آثاری به نام التاج یا کتاب التاج یاد شده که درباره‏ی پادشاهان ساسانی نوشته شده بوده است.ابن ندیم‏ (صص 132،364)از کتاب التاج فی سیره انوشروان و کتاب التاج‏ و ما تفائلت‏[یا تفألت‏]فیه ملوکهم نام برده است.کریستن‏سن‏ (Christensen) (ص 66)با استناد به این عناوین،به اشتباه گفته‏ است که واژه‏ی تاج‏نامه یا تاگ‏نامگ در الفهرست موجود است.به‏ تصریح ابن ندیم(ص 132)،کتاب التاج فی سیره انوشروان‏ ترجمه‏ی این مقفّع است،امّا اینوسترانتسف (Inostrantsev C.A.) (ص 36)احتمال می‏دهد که تألیف این مقفّع باشد. قطعه‏یی از این کتاب درباره‏ی آداب بار نوروزی و سخنرانی‏های‏ بزرگان،مانند موبد موبدان و وزیر بزرگ و رییس سپاه خطاب به‏ انوشروان و پاسخ او به آنان در دست است.(تفضلی،ص 249،به نقل از گریگناشی (Grignaschi .

محمدی کتاب سیرة انوشروان را-که ظاهرا زندگینامه‏ی‏ انوشیروان به قلم خودش بوده است-همان کتاب التاج فی سیره‏ انوشروان می‏داند.در این کتب،سخنان و اندرزها و خطابه‏ها و توقیعات انوشیروان نیز آمده است.کل این کتاب یا احتمالا فقط قسمت اول آن،یعنی زندگینامه‏ی خودنوشت انوشیروان،التاج‏ خوانده می‏شده است(1340 ش،ص 261-262).به نظر محمدی نبودن‏ واژه‏ی التاج یا تاج‏نامه در تجاب الامم نباید نشانه‏ی نادرستی این‏ سخن تلقی شود،زیرا تاج‏نامه عنوانی عام بوده است.هم‏چنین‏ مسکویه درصدد ذکر موضوع کتاب بوده است نا نامه آن(همان، ص 262).

ابن قتیبه(متوفی 276)در عیون الاخبار از اثری به نام کتاب‏ التاج یا التاج نام برده و هشت قطعه از آن را آورده است که معلوم‏ نیست از همان کتاب التاج‏های مذکور در الفهرست است یا از کتاب دیگری به همین نام(تفضلی،ص 249).این قطعه‏ها را نخستین بار در 1297/1880 بارون روزن Baron Rosen همراه‏ ترجمه‏ی فرانسوی آن‏ها در مجله‏ی آسیایی‏ Melanges Asiatiques منتشر کرد(جاحظ،نامه‏ی کراچکوفسکی‏ Krachkovski ،ص 67-68؛محمدی،1343 ش،ص 186).محتوای این‏ قطعات به ترتیب عبارت است از:بخش‏هایی از نامه‏ی خسرو پرویز به پسرش شیرویه درباره‏ی نحوه‏ی رفتار با سپاهیان و چه گونگی‏ پرداخت مواجب به آنان(ابن قتیبه،ج 1،جزء 1،ص 11)،بخش‏هایی از همین نامه درباره‏ی لزوم دقت در انتخاب فرمانروایان شایسته(ج 1، جزء 1،ص 15)،اندرزهای اخلاقی خسرو به دبیر خود و نیز بیان‏ قواعد ادبی کتابت(ج 1،جزء 1،ص 45-46)،قطعه‏های چهارم و پنجم‏ حاوی اندرزها و رهنمودهای خسرو پرویز به خزانه‏دار و پرده‏دار خویش و گوشزد کردن وظایف هریک از آن‏ها(ج 1،جزء 1،ص 59، 84)،گفتار یکی از شاهان درباره‏ی سنگینی مسؤولیت شاه در قیاس‏ با وظایف مردم(ج 1،جزء 1،ص 5)،بیان مشورت یکی از شاهان با وزیران خود(ج 1،جزء 1،ص 27)و خطابه‏ی کوتاه یکی از دبیران در حضور پادشاه در سپاسگزاری از عنایت پادشاه و قدرشناسی از جایگاهی که به وی ارزانی داشته است(ج 1،جزء 1،ص 96). قطعه‏های دوم و هفتم را به ابن عبدربّه(متوفی 328)نیز به نقل از کتابی به نام التاج آورده است.(ج 1،ص 39،70).عامری(متوفی‏ 381)نیز از کتاب التاج دو قطعه‏ی دیگر درباره‏ی مشورت پادشاه‏ نقل کرده است(ص 432،435).ابن قتیبه پنج قطعه‏ی دیگر از نامه‏ی‏ خسرو پرویز به شیرویه را بی‏ذکر منبع آن نقل کرده است.این پنج‏ قطعه حاوی این موضوعات است:وظایف عامل خراج و چه گونگی‏ رفتار شاه با او در شرایط مختلف(ج 1،جزء 1،ص 17)،چه گونگی‏ مشورت و ترغیب به آن و بر حذر داشتن از خودرأیی(ج 1،جزء 1،ص‏ 30)،چند و چون مجازات خیانت بویژه در امر خراج(ج 1،جزء 1،ص‏ 590)،سفارش به دوری از خشم و چه گونگی مجازات و عفو(ج 1،جزء 3،ص 288)،و ترغیب به میانه‏روی(ج 1،جزء 3،ص 328).محمدی با توجه به این که ابن قتیبه منبع دو قطعه‏ی نخستین این نامه را کتاب‏ التاج نوشته است،احتمال می‏دهد که پنج قطعه‏ی دیگر این نامه‏ نیز از همان منبع باشد.در این صورت سیزده قطعه از کتاب التاج‏ در عیون الاخبار نقل شده است(1338 ش،ص 35-36).

تعیین این که قطعات مذکور در عیون الاخبار به کدام تاج‏نامه‏ تعلق دارد،دشوار است؛امّا مطمئنا این قطعه‏ها ارتباطی به کتاب‏ التاج فی سیرة انوشروان ندارد،زیرا در هیچ‏کدام نام انوشیروان‏ نیامده است.شاید این قطعه‏ها از تاج‏نامه‏یی درباره‏ی خسرو پرویز گرفته شده باشد،بویژه این که جز سه قطعه‏ی آن،بقیه درباره‏ی‏ خسرو پرویز است و در این سه قطعه نام هیج یک از شاهان دیگر نیز نیامده است،ازاین‏رو احتمالا این سه قطعه نیز به او تعلق دارد، زیرا وی از بزرگترین پادشاهان ساسانی بوده است و می‏توان‏ پذیرفت که وقتی از پادشاه ساسانی بی‏ذکر نام یاد می‏شود،منظور خسرو پرویز باشد؛به خصوص که در ادبیات ساسانی کتاب‏هایی‏ مختص خسرو پرویز موجود بوده است(همان،ص 41-42)

مسعودی(متوفی 345 یا 346)کتابی را وصف می‏کند که آن‏ را نزد بزرگزاده‏یی ایرانی در اصطخر فارس دیده بوده است.به‏ گفته‏ی وی،این کتاب علاوه بر علوم گوناگون ایرانیان و اخبار پادشاهان و عمارات و سیاست آنان،دربردارنده‏ی تصاویر 27 پادشاه‏ ساسانی بوده و همراه تصویر هر پادشاه،سرگذشت و رفتار و رویدادهای مهم دوران وی ذکر شده بوده است،این کتاب را از روی آن‏چه در خزاین شاهان ساسانی یافته شده بود،در 113 به‏ فارسی نوشتند و برای هشام عبد الملک به عربی ترجمه کردند (ص 106).مسعودی آن را متفاوت با خداینامه‏ها،آیین‏نامه‏ها، گاهنامه‏ها و مانند آن‏ها دانسته است(همانجا).بسیاری از محققان،از جمله گوتشمیت (Gutschmid) و شدر (H.H.Schaeder) ،با استفاده از توضیحات مسعودی احتمال داده‏اند که این کتاب یکی از تاج‏نامه‏ها بوده باشد(کریستن‏سن،ص 67؛محمدی،1338 ش، ص 45-46).از وصف مسعودی درباره‏ی مرغوبیت ورق‏های این‏ کتاب و آرایه‏های آن‏ها می‏توان حدس زد که تاج‏نامه‏ها از لحاظ تجلید و خوش‏نویسی بر سایر کتاب‏ها مزیت داشته‏اند(محمدی، 1338 ش،ص 39).

برخی خاورشناسان،از جمله کریستن‏سن(ص 66)،قایل به وجود دو نوع تاج‏نامه بوده‏اند:1)کتابی عمومی شامل نطق‏ها و دستورهای شاهان که ابن ندیم از آن با عنوان کتاب التاج و ما تفائلت فیه ملوکهم نام برده است.کریستن‏سن آن را همان‏ کتاب التاج مذکور در عیون الاخبار می‏داند.بنابر حدس او نامه‏های شاهانی چون شاپور سوم به حاکمان ایالات و نامه‏ی بهرام‏ چهارم به سران سپاه و نامه‏ی خسرو اول به پاذگوسپان(نایب شاه) آذربایجان-که طبری آن‏ها را نقل کرده(ج 2،ص 62،98-99)- همه مأخوذ از همین تاج‏نامه است(همانجا)؛2)تاج‏نامه‏ی مخصوص‏ هر پادشاه.کریستن‏سن با استناد به التاج فی سیره انوشروان‏ مذکور در الفهرست،احتمال می‏دهد که برخی از شاهان دیگر نیز تاج‏نامه‏های مخصوص به خود داشته‏اند،امّا به نظر گابریلی‏ (Gabrieli) فقط یک تاج‏نامه وجود داشته و عبارت«فی سیره‏ انوشروان»در الفهرست الحاقی بوده است(کریستن‏سن،همانجا).

کتاب التاج در ادبیات ساسانی مانند بیش‏تر نام‏های کتاب‏های‏ این عصر،هم چون آیین‏نامه و اندرزنامه و پندنامه،نام دسته‏یی از کتاب‏ها بوده است.این کتاب‏ها مشتمل بوده است بر تعلیماتی در امور سلطنت یا شرح حال یکی از شاهان یا سخنان و دستورهای‏ وی که دانستن آن‏ها برای شاهان و فرمانروایان آن عهد از لحاظ آشنا شدن با رسم و آیین شاهی و سرگذشت شاهان گذشته و سنّت‏های ایشان ضروری و جزو فرهنگ مخصوص این طبقه‏ شمرده می‏شده است(محمدی،1343 ش،ص 185-186؛همو،1338 ش،ص 26).محمدی براساس عنوان کتاب التاج و ما تفائلت فیه‏ ملوکهم می‏گوید که موضوع این کتاب‏ها چنان گسترده است که‏ مسائلی چون تفأل و پیشگویی را نیز دربرمی‏گیرد(1338 ش،ص 40). اینوسترانتسف نیز این کتاب را محتوی پیشگویی‏های شاهان ایرانی‏ شمرده است(ص 36)؛با این همه نباید صرفا با نظر به عنوان کتاب، آن را حاوی پیشگویی‏ها بدانیم،هم‏چنان‏که خود ابن ندیم نیز نام‏ این اثر را ذیل کتاب‏های تاریخ و داستان‏های صحیح آورده‏ است(ص 364).

در دوره‏ی اسلامی کتاب‏هایی با عنوان التاج به عربی تألیف‏ شد که معروف‏ترین آن‏ها کتاب التاج منسوب به جاحظ(متوفی‏ 255)است.نام این اثر در هیچ‏یک از تذکره‏های متقدمان و متأخران و نیز در آثار دیگر جاحظ نیامده است.نخستین بار یاقوت‏ حموی(ج 16،ص 107)در قرن هفتم،به کتابی از جاحظ به نام‏ اخلاق الملوک اشاره کرده است.در اوایل قرن چهاردهم/بیستم‏ احمد زکی پاشا به نسخه‏یی از یک کتاب مشتمل بر سه کتاب،از جمله کتاب التاج جاحظ در کتابخانه‏ی طوپقاپی‏سرای(ش 132/ب) استانبول دست یافت که فاقد تاریخ است و فقط در آن نوشته شده‏ که یوسف حلبی در 894 این نسخه را از آغاز تا پایان خوانده است. هم‏چنین احمد زکی پاشا با دست یافتن به نسخه‏یی از کتاب‏ اخلاق الملوک جاحظ در کتابخانه‏ی ایاصوفیه(ش 2827)-که بر بالای عنوان آن به خطی ریزتر نام التاج هم نوشته شده-دریافت‏ که این کتاب همان کتاب التاج جاحظ است(جاحظ،مقدمه‏ی احمد زکی پاشا،ص 26-27،31-32).وی با آوردن شواهد و قراینی کوشیده‏ است تا اصالت کتاب و صحت انتساب آن را به جاحظ اثبات کند (همان مقدمه،ص 47-59).او این اثر را با عنوان التاج فی اخلاق‏ الملوک با مقدمه و تعلیقات در 1332/1914 در قاهره به چاپ‏ رساند.از این کتاب دو ترجمه‏ی فارسی در دست است:ترجمه‏ی‏ حبیب اللّه نوبخت(تهران 1308 ش)و ترجمه‏ی محمد علی خلیلی‏ (تهران 1343 ش).این کتاب مشتمل بر یک مقدمه‏ی کوتاه و سه‏ باب است:باب اول آیین ورود بر پادشاهان و رفتار پادشاه با باریافتگان؛باب دوم همه سفره شدن با شاهان؛باب سوم در آیین منادمت و مصاحبت با پادشاهان.در هریک از این باب‏ها علاوه بر ذکر آداب و رسوم پادشاهان و تشریفات دربارها،داستان‏ها و حکایاتی از شاهان ساسانی و خلفای اموی و عباسی نقل شده‏ است.محققان،منبع موضوعات ایرانی این کتاب را کتاب التاج فی‏ سیره انوشروان یا به‏طور کلی آیین‏نامه‏ها و گاهنامه‏ها و تاج‏نامه‏ها می‏دانند(محمدی،1338 ش،ص 58؛نیز جاحظ،مقدمه‏ی احمد زکی پاشا،ص 34).

برخی دیگر از کتاب‏ها که عنوان التاج دارند عبارت‏اند از:کتاب‏ التاج جابر بن حیّان(متوفی نیمه دوم قرن دوم؛ابن ندیم،ص‏ 421)،کتاب التاج ابو عبیده معمر بن مثنّی تمیمی(متوفی 210 یا 211)،چند قطعه‏یی که ابو عبد ربّه از این کتاب نقل کرده،حاوی‏ گزارشی درباره‏ی جنگ صفّین و نیز انساب و فضایل عرب است‏ (ج 3،ص 295،299،ج 4،ص 316)؛کتاب التاج احمد بن یحیی راوندی‏ (متوفی حـ 301)که مؤلف،آن را برای ابو عیسی یهودی اهوازی دراحتجاج بر قدم عالم نوشته است(ابن ندیم،ص 216)؛و کتاب‏ التاج ابن فارس(متوفی 395؛جاحظ،مقدمه‏ی احمد زکی پاشا؛ص 36). ابو اسحاق صابی(متوفی 384)نیز کتابی به نام التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه داشته است(حاجی خلیفه،ج 1،ستون 270).

بغدادی(ج 1،ستون 211)از دو کتاب با نام تاج‏نامه یاد کرده‏ است:1-تألیف سید نظام الدین محمود نیشابوری به فارسی.(احمد منزوی،(ج 1،ص 15،ج 3،ص 1330-1331)،نام مؤلف این کتاب را نظام الدین محمود بن حسن حسینی شاه داعی شیرازی ذکر کرده و نسبت«نیشابوری»را در ایضاح المکنون اشتباه دانسته است.به‏ نوشته‏ی وی این تاج‏نامه مثنویی‏ست در حدود 44 بیت درباره‏ی‏ عصابه و تاج و شرایط پوشیدن آن‏ها؛2-تألیف مستقیم‏زاده سلیمان‏ الرومی به ترکی،یک رساله‏ی عرفانی فارسی نیز با همین عنوان‏ منسوب به شاه نعمت اللّه ولی(731-834)در دست است(فرزام، ص 522-523).

برخی از کتاب‏های دوره‏ی اسلامی نیز نام‏هایی مترادف یا هم‏ریشه با تاج دارند،مانند الاکلیل درباره‏ی اخبار و انساب شاهان‏ حمیر تألیف ابو محمد حسن همدانی قحطانی معروف بن ابن‏ ذی الدمینه(متوفی 334؛ابن صاعد اندلسی،ص 201)،و کتاب التیجان‏ فی ملوک حمیر(کتاب تاجها درباره‏ی شاهان حمیر)روایت وهب‏ بن منبّه از ابو محمد الملک بن هشام/ابن هشام(صنعاء 1347).ظاهرا در دوره‏ی اسلامی،این کتاب‏ها تحت تأثیر تاج‏نامه‏ها و درباره‏ی شهریاران غیر ایرانی پیش از اسلام نوشته شده است. (متن ویرایش‏نشده قبل از چاپ در دانشنامه‏ی جهان اسلام در تهران در فصلنامه‏ی ایران‏شناسی در امریکا و نیز در تاریخ‏ حقوق ایران چاپ شده است).

منابع و مآخذ34

ابن صاعد اندلسی،التعریف بطبقات الامم:تاریخ جهانی علوم و اندیشمندان‏ تا قرن پنجم هجری،چاپ غلامرضا جمشیدنژاد،اول،تهران 1376 ش؛ابن‏ عبد ربّه،العقد الفرید،چاپ علی شیری،بیروت 1408-1411/1988-199؛ ابن قتیبه،کتاب عیون الاخبار،بیروت:دار الکتاب العربی‏[بی‏تا]؛ابن ندیم؛ الفهرست،ترجمه‏ی محمد رضا تجدد؛کانستانتین اینوستانتسف،مطالعاتی‏ درباره‏ی ساسانیان،ترجمه‏ی کاظم کاظم‏زاده،تهران 1348 ش؛اسماعیل‏ بغدادی،ایضاح المکنون،ج 1،در حاجی خلیفه،ج 3؛احمد تفضلی،تاریخ‏ ادبیات ایران پیش از اسلام،به کوشش ژاله آموزگار،تهران 1376 ش؛ عمرو بن بحر جاحظ،کتاب التاج فی اخلاق الملوک،چاپ احمد زکی باشا،قاهره‏ 1322/1914؛حاجی خلیفه؛طبری،تاریخ(بیروت)؛محمد بن یوسف عامری، السعاده و الاسعاد فی السیره الانسانیه،چاپ مجتبی مینوی،ویسبادن 1336 ش؛حمید فرزام،تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت اللّه ولی، تهران 1374 ش؛محمد محمدی،«[درباره‏ی‏]کتاب التاج فی سیره‏ انوشروان»،الدراسات الادبیه،سال 3،ش 3(پاییز 1340)؛همو،«درباره‏ی‏ یکی از تاج‏نامه‏های ساسانی»،الدراسات الادبیه،سال 6،ش 3 و 4(پاییز و زمستان 1343)؛همو،کتاب التاج للجاحظ و علاقته بکتب تاج‏نامه فی الادب‏ الفارسی الساسانی،الدراسات الادبیه،سال 1،ش 1(بهار 1338)؛مسعودی، تنبیه؛احمد منزوی،فهرست مشترک نسخه‏های خطی فارسی پاکستان، اسلام‏آباد 1362-1370 ش؛یاقوت حموی،معجم الادباء،مصر 1355-1357 /1936-193،چاپ افست بیروت‏[بی‏تا]؛

1971. Arthur Emanuel Christensen,L Iran sous les Sassanides,Osnabruch

غزل‏35

به مهجوران عشقت کی توان گفت این معانی را که من پیرانه سر دارم به سر،شورِ جوانی را ز آغاز جوانی چون به عشقت شادمان بودم‏ نگیرد روز پیری کس ز من این شادمانی را درون سینه در سینای ایران آتشی دارم‏ که هرگز برنمی‏تابد جوابِ لن ترانی را به ایران بسته‏ام دل،خسته‏ام از بندبازانی‏ که می‏بندند بر ما باب عیش و کامرانی را قلم از دستِ من اقضی القضات شهر می‏گیرد که کلکِ من کند کارِ قضای آسمانی را نشیند در کمینم محتسب چون مارِ شیدایی‏ که رسوا هم چو«حافظ»می‏کنم یک مُشت جانی را ز نسل«ناصر»م در پای این خوکان نمی‏ریزم‏ گرامی گوهرِ لفظ دری،وین دُرّ کانی را بکش جلاّد!من از عشق ایران زنده‏تر گردم‏ برم با خود به گور افسوس امّا نکته‏دانی را به پایان گر رسد عمرِ منِ ناشاد،خرسندم‏ که با مُردن تفاوت نیست هیچ این زندگانی را ندارم گر به شعر تر از این بهتر توانایی‏ ببخشایید یاران بر امین این ناتوانی را

تهران-شهریور 1384

نذر حضرت حافظ36

محمد غلامی-برازجان

حافظا شعله‏ی عشقِ دل عشّاق جهانی‏ هم‏دمِ سینه‏ی سودازده‏یِ پیر و جوانی‏ گاه چون جام،پُر از خونِ دل از«خرقه‏ی سالوس» گاه چون چنگ که از حقّه‏ی صوفی به فغانی‏ می‏زنی بانگ که از«مردمِ نادان»به خروشی‏ می‏دمی آه که از زهد ریایی نگرانی‏ عارف و عاشق و درویشی و«رندیّ و نظرباز» پرتوِ چشمِ هنر،مقصد صاحب‏نظرانی‏ خارِ چشمانِ رقیبان گُلِ بُستانِ حبیبان‏ محرمِ رازِ طبیبان،تو همان لحظه‏ی«آنی» تا به ما رخ بنمایی و ز خود لب بگشایی‏ «دوش وقت سحر از»شعر تو جستیم نشانی‏ لبِ ما بود و کفِ پای کلام تو که می‏گفت‏ «شاهِ شمشادقدان،خسروِ شیرین‏دهنانی»